چه خبر؟

با حکم رئیس رسانه ملی، خدابخشی معاون سیاسی صداوسیما شد

رئیس رسانه ملی با صدور حکمی علیرضا خدابخشی را به سمت معاون سیاسی سازمان صداوسیما منصوب کرد.

به گزارش روابط عمومی رسانه ملی، دکتر پیمان جبلی در این حکم خطاب به خدابخشی آورده است: «با توجه به مراتب دانش، تعهد، شایستگی‌ها و سوابق ارزشمند شما در حوزه رسانه و روحیه ابتکار و تحول‌گرایی برای پشتیبانی از سربازان جنگ اقتصادی، به موجب این حکم به عنوان معاون سیاسی سازمان صداوسیما منصوب می‌شوید.»

به گزارش جام‌جم، رئیس رسانه ملی در این حکم به خدابخشی ماموریت داده است «توسعه خبرنگاری تحقیقی، تخصصی و چند رسانه‌ای»، «افزایش سرعت در تأمین نیازهای خبری مخاطبان»، «حمایت رسانه‌ای از آمران به معروف و گزارشگران فساد»، «حضور فعال و موثر در فضای مجازی»، «کاهش هزینه‌ها و افزایش بهره‌وری»، «مدیریت هوشمند و یکپارچه پیام‌های متناسب با ماموریت معاونت سیاسی در شبکه‌های مختلف صداوسیما»، «کاهش موازی کاری‌های غیرضروری»، «هم‌افزایی با ظرفیت‌های مردمی و نخبگانی در راستای توسعه کیفی و کمی آگاهی‌بخشی و اطلاع‌رسانی»، «مدیریت سندمحور گزارش‌های خبری و پیگیری تا حصول نتیجه»، «سرفصل‌گشایی و تنوع بخشی به عرصه‌های خبری رسانه ملی و توجه ویژه به حوزه فرهنگی ـ هنری و اجتماعی»، «فعال‌سازی راهبردهای اطلاع‌رسانی متناسب با حوزه تمدنی ایران اسلامی به‌ویژه همسایگان»، «انعکاس مناسب، هوشمندانه و به موقع تحولات حوزه مقاومت و جهان اسلام»، «تدوین پیوست عدالت رسانه‌ای برای حوزه‌های خبری» و «برنامه‌ریزی برای بازنمایی صادقانه و حرفه‌ای خدمات نظام در عرصه‌های گوناگون» را «با استفاده از ظرفیت‌های انسانی و فکری قابل توجه در معاونت سیاسی و هم‌افزایی با دیگر بخش‌های رسانه ملی و نیز فضای رسانه‌ای کشور» محقق سازد.

دکتر جبلی همچنین در این حکم «از زحمات و خدمات برادر عزیز و مجاهد رسانه‌ای استاد گرانقدر جناب آقای مجید آخوندی که در طول بیش از ۴۰ سال خدمت مخلصانه در عرصه‌های رسانه‌ای؛ الگویی برجسته از اخلاق، دلسوزی، تلاش، شجاعت و تدبیر به یادگار گذاشتند»، قدردانی کرد.

آخوندی مشاور رئیس رسانه ملی شد

رئیس رسانه ملی با صدور حکمی مجید آخوندی را به سمت مشاور سیاسی رئیس سازمان صداوسیما منصوب کرد.

به گزارش جام‌جم، دکتر پیمان جبلی در این حکم «با تبریک توفیقات فراوان در چهار دهه تلاش مجدانه و مخلصانه در عرصه رسانه‌ای» به آخوندی و «ضمن قدردانی و تشکر از خدمات گسترده، مفید و مؤثر» وی، ابراز امیدواری کرده است «اعضای خانواده بزرگ رسانه‌ملی از تجربیات و سرمایه فکری و حرفه‌ای» معاون سابق سیاسی رسانه‌ملی بهره‌مند شوند.

رئیس رسانه‌ملی امروز در حکمی، علیرضا خدابخشی را به سمت معاون سیاسی رسانه‌ملی منصوب کرد.

شبکه افق میزبان یک رئالیتی شوی تازه می‌شود

مستند مسابقه «تماس» به تهیه‌کنندگی حسن آخوندپور و نویسندگی و کارگردانی صابرا... دادیان در ۶۶ قسمت در گروه اجتماعی شبکه افق تولید می‌شود.

به گزارش جام‌جم، این مسابقه مستند در هر قسمت شرکت‌کنندگان را به چالش‌هایی سخت و حضور در یک وضعیت اجتماعی جدید دعوت می‌کند که تا به‌حال تجربه نکرده‌اند. آنها شرایط اجتماعی بحرانی را در خاص‌ترین نقاط کلانشهرهای ایران تجربه خواهند کرد.

این مجموعه که مجری طرح آن جاوید کیانی و پایا فیلم توس هستند در شهرهای تهران، مشهد، چابهار، کرمان و رشت جلوی دوربین خواهد رفت.

امیر کربلایی‌زاده در مسیر «خوشنام‌ها»

سریال «خوشنام» به تهیه‌کنندگی احمد زالی و به کارگردانی علیرضا نجف‌زاده که توسط محسن کیایی فیلمنامه اولیه‌اش نوشته شده بود و با قلم فهیمه سلیمانی درحال نگارش برای شبکه یک سیماست هم‌اکنون گروه در شهرک غرب تهران مشغول تصویربرداری سکانس‌های خارجی هستند.

به گزارش جام‌جم، امیر کربلایی‌زاده بازیگر طناز تئاتر، سینما و تلویزیون هم به سریال خوشنام پیوست.

علیرضا نجف‌زاده درباره نقشی که امیر کربلایی‌زاده در این سریال بازی می‌کند، گفت: ماشال (امیر کربلایی‌زاده) کاراکتر پیچیده سریال خوشنام است که از جایی با شهرام (هومن حاجی‌عبداللهی) برخورد و مسیر زندگی‌اش تغییر می‌کند.

احمد زالی تهیه‌کننده این سریال نیز گفت: گروه در لوکیشن‌های خارجی، بیمارستان، خیابان جمهوری، شهرک غرب و.... مشغول کار هستند و در ادامه نیز مجدد کار تصویربرداری به خانه شهرام در میدان قیام خواهد کشید.

گپ‌وگفت صمیمانه با داوود نماینده، گوینده و مدیر دوبلاژ پیش

دیدار با سلط

فاطمه عودباشی
رسانه

داوود نماینده در خانه‌ای متولد شد که همه چیز سر جای خودش بود. خانواده متمولی نداشت. او در یک خانه معمولی در دربند زندگی می‌کرد. خانه‌ای با پنجره‌های چوبی و یک حوض در حیاط که پر از ماهی‌های قرمز بود. همیشه در فصل سرما نگران ماهی‌های حوض بود که مبادا آب سرد و یخ‌زده آن، ماهی‌ها را اذیت کند. نماینده، پسربچه‌ای بسیار شیطان بود. مادرش همیشه به او می‌گفت: تو شیطون هستی، اما خرابکار نیستی! او عاشق زمستان‌های دربند بود. هوا خیلی خوب و کوه‌ها پیدا بود. یکی از سرگرمی‌های نماینده در این فصل تماشای عبور و مرور مردم بود و همیشه کارهای آنها را بررسی می‌کرد. در اطراف خانه‌شان، خانه‌ای بود که به واسطه یک پل به طرف دیگر رودخانه وصل می‌شد. در این خانه دو مجسمه آهو بود که او عاشق‌شان بود. بخشی از خاطرات کودکی نماینده به این منطقه مربوط می‌شود

وقتی برای اولین بار ۲ خط دیالوگ در رادیو گفتم

بعد از برگزیده شدن در مسابقه، من را به رادیو معرفی کردند. به‌یاد دارم در آن سال‌ها خسرو فرخزادی هر روز یک برنامه جوانان در رادیو داشت که ساعت یک ظهر به مدت نیم‌ساعت پخش می‌شد و فریدون توفیقی اجرای این برنامه را به عهده داشت. در این برنامه یک نمایش ۱۰ دقیقه‌ای هم پخش می‌شد که زنده‌یاد خسرو فرخزادی این نمایش را کارگردانی می‌کرد. او در آن زمان دانشجوی هنرهای دراماتیک بود و بدون اغراق می‌گویم که انسان بسیار شریف و با مسؤولیتی بود. خیلی راحت من را پذیرفت و من همیشه قدرشناس او خواهم بود. در آن نمایش رادیویی دو خط دیالوگ می‌گفتم. آن سال‌ها همه چیز قاعده داشت اما امروز این قاعده وجود ندارد. بعد از رادیو، رفته رفته سندیکای گویندگان رفتم که دفترشان در خیابان شریعتی یا همان کوروش سابق بود که هنوز هم در این خیابان است و در آنجا عضو سندیکا شدم. البته برای رسیدن به این مرحله، خیلی تلاش کردم. در آن زمان بزرگانی چون زنده‌یاد رسول‌زاده، پرویز بهرام، منوچهر اسماعیلی، ناصر طهماسب، اکبر منانی و... حضور داشتند که مدرسان ما بودند. آنها مدرسان بزرگی در دوبله بودند. وقتی کنار آنها می‌نشستیم، باید شش دانگ حواس‌مان را جمع می‌کردیم. من و امثال من، با حضور آنها به سمت حرفه‌ای شدن رفتیم. آنها عاشق بودن را تدریس می‌کردند،

ایران در تاریخ ریشه دارد

سرزمین، سرزمین من! این واژه زیبایی است. من خیلی از جاهای دنیا را برای سیاحت و تحقیق رفتم اما هیچ جا را مثل ایران ندیدم. ایران فقط ایران نیست. ایران یک مجموعه است؛ مجموعه‌ای از تاریخ، فرهنگ و دانش که شناسنامه دارد. ایران ریشه در تاریخ دارد. چند کشور در دنیا می‌شناسید که به اندازه سرزمین من، ایران ریشه در تاریخ داشته باشد؟ مردم من دارای دو ریشه غنی فرهنگی هستند. ریشه فرهنگ ملی و فرهنگ مذهبی. ایران نخستین ملتی بود که قرآن را به زبان خودش ترجمه کرد. ایرانی‌ها از هر چه بگذرند از حسین‌شان نمی‌گذرند. ایرانی تکیه بر حسین دارد. تکیه بر تاریخ دلاوری‌ها و شجاعان‌شان دارد. در این باره نمی‌توان با ایرانی‌ها درگیر شد. ایرانی‌ها هم فرهنگ و شان دارند و هم سرزمین غنی. در سرزمین ما فرهنگ‌های متنوع وجود دارد. جغرافیای متنوع داریم. هر نقطه از این سرزمین گوشه‌ای از اروپاست. نمونه تنوع زیستی ما در هیچ کجا نیست. کافی است به کرد، لر، بلوچ، گیلک، خوزستانی، آذری، هرمزگانی، کرمانشاهی و... نگاه کنید تا متوجه محکم بودن این اقوام شوید. در هیچ کجا سراغ ندارید فرهنگ، دانش و معرفت تا این حد غنی باشد. من کجا می‌توانم بروم که این همه دارنده و غنی باشد.

تراژدی خرس قطبی

وقتی مردم به من می‌گویند صدای ماندگ
یک مستند را می‌گویم باید سرشار از ای
نیست. مستند متعلق به هر صدایی نی
گذاشتند که غالب نشده و آن خانم یا آق
دوبله دارند. کسانی مثل اسماعیلی، نظا
دوبله می‌شود، قدمش روی چشم اما
بگذارید مثالی بزنم. صدای من در مستن
متناسب با فضای مستند صحبت کرد
وقتی در مستند سیاره زمین درباره یک
می‌شود باید به گونه‌ای صحبت کنم که
حدی خودم با مستند عجین می‌شوم ک
حس می‌کنم و اشک می‌ریزم. در واقع ب
از بین می‌برد. ما ایرانی‌ها همیشه عاطف
لیلی و مجنون و... احساس طراوت، عاش
باشیم و حیوانات را دوست داشته باش
طبیعت عشق بورزیم.

زندگی ساده اما پر از آرامش

خانه ما نرسیده به میدان دربند در یک خیابان سربالایی به نام باغ شاطر، قرار داشت. وارد کوچه می‌شدیم و نرسیده به مسجد یک خانه‌ای معمولی بود با دو اتاق. ما شش نفر بودیم؛ پدر و مادر، من، برادرم و دو خواهرم. همه در این دو اتاق زندگی می‌کردیم. با این‌که زندگی ساده‌ای داشتیم اما زیبا بود و مملو از آرامش. چهار فصل زیبای خداوند در حیاط خانه ما نمود داشت. وقتی زمستان‌ها برف می‌آمد و می‌نشست روی شیشه‌های پنجره چوبی، باعث دلخوشی ما می‌شد. می‌رفتیم زیر کرسی و بیرون را نگاه می‌کردیم. زمانی که پنجره بخار می‌کرد، من همراه برادر و دوخواهرم با سرانگشت‌مان تصویری از شکوفه و گل می‌کشیدیم. برف تمیز بود و پاک. زندگی‌ها همین طور بود، مثل فصل‌های خداوند رنگارنگ و زیبا که هرکدام رنگ خاص خودشان را داشتند. اگر به اشعار شاعران معروف اقصی نقاط دنیا نگاهی داشته باشیم، متوجه می‌شویم همه غزل‌ها و اشعار، جان گرفته از چهار فصل خداوند هستند. از اشعار نرودا گرفته تا حافظ، مولوی، سعدی و... حتی اندرزها و حکایت‌های سعدی هم برگرفته از این زیبایی‌هاست.

پدرم، عبادت را با عملش برایمان تعریف می‌کرد

همیشه می‌گویم داوود نماینده هستم، فرزند کارگر. پدرم با این‌که یک کارگر ساده بود اما وسیع‌ترین دانشگاه برای من بود. نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسأله آموز صدمدرس شد. پدرم همیشه با ادبیات رفتاری‌اش به ما آموزش می‌داد مثلا انسانی شریف بودن و احساس و زندگی زیبا داشتن چگونه است. همیشه زیبایی را برایم تعریف می‌کرد برای همین من همیشه یک زیباشناسم. او با عملش به ما نشان می‌داد زندگی مثل یک رود جاری است. چقدر خوب بود همه آدم‌ها به موازات ظاهر زیبایشان، افکار و اندیشه زیبایی هم داشته باشند. وقتی این دو مورد کنار هم قرار گیرند، موفقیت حتمی است. هیچ وقت خورشید زودتر از پدرم صبح‌ها طلوع نمی‌کرد. وقتی پدرم از خواب بیدار می‌شد و نماز می‌خواند به یاد ندارم به ما با تندی بگوید بلند شوید و نماز بخوانید. او عبادت را در عملش برای ما تعریف می‌کرد، چون زبان بیانش گویا نبود. او یک مرد محجوب، ساکت و آرام بود که همه چیز را با عمل نشان می‌داد. در ۱۶ سالگی برای بازی در نمایشی یک کاپ گرفتم. پدرم با دیدن این کاپ در نهایت سادگی گفت: حالا باید چه‌کار کنیم؟! او هرگز با کارهای من مخالفت نمی‌کرد.

تلاش کردم بگویم معتاد، بیمار است

من علاوه بر دوبله مستندهای حیات‌وحش، فرهنگی و اجتماعی، آثاری درباره اعتیاد هم گویندگی کردم. در این آثار اشاره به وجود انسان کردم که می‌تواند مطهر باشد یا این‌که شیطان در او نفوذ کند. معتاد هم انسانی است که در جامعه من معتاد شده است. پس من به نوعی از او غافل شده‌ام. من به مسؤولیتم عمل نکرده‌ام. او از درون جامعه من نشات گرفته است. اشکال در جامعه ماست. ما کل مشکلات را بر سر معتاد می‌ریزیم. من با این باور شروع کردم که معتاد، انسانی است که از جامعه معیوب من برخاسته است. بنابراین وقتی در این چارچوب نگاه کردم، احساس کردم وظیفه‌ای دارم. چند سال تلاش کردم که بگویم معتاد بیمار است که خوشبختانه این مساله جا افتاد. ما معضلات اجتماع را نمی‌توانیم جدا از اعتیاد ببینیم. نبود وحدت فکری خانواده، آموزش و... جدا از اعتیاد نیست. همه مسؤول هستیم. بنابراین همه باید تلاش کنیم. معتقدم همان رئیس اداره وقتی متوجه می‌شود کارمندش درگیر اعتیاد شده باید مخفیانه و با حفظ آبرویش او را به بازپروری ببرد و به او فرصت بدهد تا خودش را اصلاح کند. باید به او بگوید اگر این بار اشتباه کرد شغلش را از دست می‌دهد. باید به معتاد فرصت اصلاح شدن را بدهیم. نباید به معتاد به شکل میکروب نگاه کرد.

مخاطب وقتی صدای او را در یک مستند حیات وحش می‌شنود با زمانی که در یک مستند اجتماعی حرف می‌زند، تفاوت زیادی احساس می‌کند

دبیر انگلیسی مرا کشف کرد

در آن سال‌ها به‌دلیل شغل پدرم گاهی جنوب تهران زندگی می‌کردیم و گاهی شمال تهران. همین موضوع باعث شده بود تا آدمی انعطاف‌پذیر و با همه اقشار جامعه دمخور باشم. به یاد دارم همان مقطع به مدرسه‌ای به نام فرخی در جنوب تهران می‌رفتم که در خیابان باغ فردوس سابق بود. سال ۱۳۴۷ که اول دبیرستان بودم معلم کلاس انگلیسی به ما گفته بود آثار شکسپیر را برای خواندن در کلاس آماده کنیم. من از ایشان خواستم برایم سه، چهار خط بنویسد و بعد خودم آن را بسط بدهم. بعد از این‌که نوشته معلم را دیدم، خودم شروع به نوشتن کردنم و سه خط را ۲۰ خط کردم. در زنگ زبان انگلیسی، آثار شکسپیر را در کلاس خواندم. همان‌جا دبیرمان مرتب سرش را به نشانه تایید تکان می‌داد. بعد دبیرمان گفت تو چرا نمی‌روی دوره فن بیان را بگذرانی، چون استعداد و صدای خوبی هم داری. من گفتم: فن بیان دیگر چیست؟ معلم‌مان گفت: نمی‌دانی؟ گفتم نه. همان‌جا معلم خطاب به من گفت یا دبیر ادبیات خوبی خواهم شد یا گوینده خوب. همان روز معلم زبان به دفتر مدرسه که می‌رود، به ناظم مدرسه می‌گوید داوود نماینده را دریابید، او صدای خیلی خوبی دارد؛ خلاصه در آن سال معلم زبانم باعث و بانی شد و مرا برای مسابقات فرستادند منطقه. در آن سال تعداد زیادی شرکت‌کننده از مناطق مختلف بود که در رشته‌های فن بیان، روزنامه‌نگاری، شعر و... حضور داشتند. تا این‌که من از میان افراد زیادی انتخاب شدم و برای مسابقه نهایی راهی دبیرستان البرز شدیم که جزو بزرگ‌ترین دبیرستان‌ها بود. خلاصه با این‌که مدرسه فراموش کرده بود شعر انتخاب‌شده را در اختیار من بگذارد اما با این‌حال شعر را خیلی خوب خواندم و نفر اول شدم. در مسابقات منطقه‌ای خانم آذر پژوهش که خدا رحمتش کند، از ما امتحان گرفت. همان‌جا هم به من گفتند در آینده، گوینده خوبی خواهم شد.

هر روز با بهروز رضوی مدرسه می‌رفتیم

هر روز با بهروز رضوی به مدرسه می‌رفتیم. خاطرات خوبی با هم داشتیم. بهروز از گذشته‌های دور با من بود. او یک کلاس از من بالاتر بود. من و بهروز با هم در تئاتر کار می‌کردیم و با هم برای گفتار متن به استودیو می‌رفتیم. ما با هم در تئاتری با نام خوراک غاز، در تالار فرهنگ بازی می‌کردیم. در آن زمان عباس، برادر بهروز هم زنده بود. زندگی ما پر از خاطرات خوب و سلامت است. به یاد دارم غول‌های ادب و هنر بالای سر ما بودند و ما شاگردی آنها را می‌کردیم. هیچ‌وقت یادم نمی‌رود سیزده، چهارده سالم بود که کافه نادری می‌رفتم و از پیشکسوتان یاد می‌گرفتم. جایی که پیشکسوتان بودند، ما همیشه می‌ایستادیم و به آنها احترام می‌گذاشتیم. حالا امروز شاهد هستیم که برخی بدون تمرین وارد کار شده و بعد درگیر رفتارهای هیجانی ناشی از باورهای اشتباه‌شان می‌شوند. معتقدم باید از صفر کیلومتر شروع و تلاش بسیاری کرد. باید آموخت، مطالعه و تجربه کسب کرد. الان به حال جوانان افسوس می‌خورم که چرا وقتی سراغ اینترنت می‌روند، سراغ کتاب، موسیقی و فیلم خوب نمی‌روند و زمان‌شان را صرف کارهای بیهوده می‌کنند. ای‌کاش جوانان به سمت اندیشیدن و بهتر فکر کردن بروند.

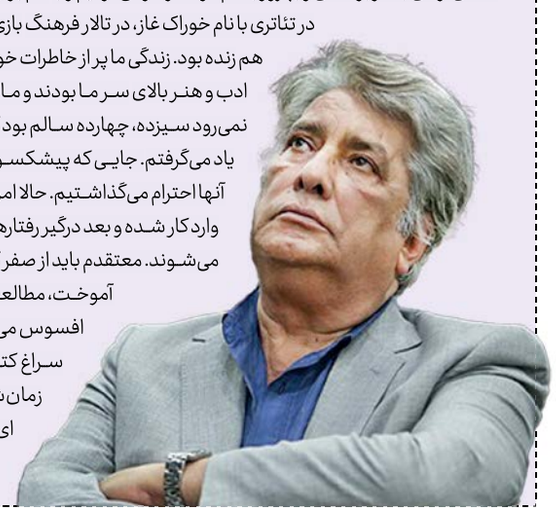

تحصیل در آلمان را به خاطر عشق به مردم رها کردم

سال ۱۳۵۹ بود و هنوز جنگ شروع نشده بود. من برای تحصیل به آلمان (هامبورگ) رفته بودم. یک شب همراه دوستان نشسته و تلویزیون می‌دیدم که در خبر متوجه حمله عراق به ایران شدم. تا صبح خوابم نبرد. فردا صبح به دوستم رضا گفتم می‌خواهم بلیت بگیرم و به ایران برگردم، دوستان به من گفتند مگر دیوانه‌ای که می‌خواهی به ایران بروی؟ جنگ شده، اما من گفتم که بله، دیوانه ایران هستم. بعد به من گفتند رفتن تو چه تاثیری دارد؟ و من هم به آنها پاسخ دادم که تاثیری ندارد اما می‌خواهم بیخ گوش مردم ایران باشم. به همین دلیل قبل از آن‌که وارد کالج شوم، به ایران برگشتم. هنوز هم بدون تردید عاشق ایران هستم و هر جا از ایران رفتم مهر و عشق دریافت کردم. از این‌که تحصیل در آلمان را رها کردم و به ایران برگشتم، همیشه احساس خوبی دارم. اگر نمی‌آمدم با توجه از روحیه‌ای که در خودم سراغ داشتم، احساس ندامت می‌کردم. ایران مجموعه‌ای از معرفت است. وقتی من شاهد شهادت یا اسارت جوانی بودم، کمترین کاری که می‌توانستم انجام بدهم این بود که کنارشان باشم. وظیفه شرافت انسانی این است که برای ملیت و مذهبش سینه سپر کند. دینی که در آن حسین و علی دارد، اقتدار، فرهنگ مذهبی ماست.